

# The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

## A Jurisprudential and Comparative Analysis of Liquidated Damages Clauses and the Court's Authority to Modify Them

Samad Shoorcheh<sup>1\*</sup>

1. Department of Private Law, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

\* Corresponding Author's Email: Samad.shoorcheh@iau.ac.ir

### ABSTRACT

Liquidated damages clauses are among the most significant contractual mechanisms used to secure performance and predetermine the financial consequences of breach. These clauses play an important role in strengthening legal certainty, reducing contractual disputes, and simplifying the compensation process. Nevertheless, the inclusion of excessive or disproportionate amounts in some contracts has raised a fundamental legal question: should courts always enforce the amount agreed upon by the parties, or may they modify it under exceptional circumstances? This study adopts an analytical, jurisprudential, and comparative approach to examine the legitimacy of liquidated damages clauses and the scope of judicial intervention in modifying them. The findings demonstrate that, within Imami jurisprudence, the validity of such clauses is generally supported by principles such as the binding force of contractual stipulations, the necessity of fulfilling obligations, and respect for party autonomy. However, this validity is not absolute. Where the clause becomes an instrument of oppression, unjust enrichment, or disproportionate harm, jurisprudential principles such as the prohibition of harm, prevention of injustice, and contractual fairness may justify limiting or moderating its enforcement. The study further shows that although Article 230 of the Iranian Civil Code apparently restricts judicial authority to alter the agreed amount, a more flexible interpretation consistent with broader legal and jurisprudential principles may allow limited judicial intervention in cases of manifest disproportionality. Comparative analysis of French law, common-law systems, and international contractual instruments also indicates that modern legal systems increasingly seek to balance contractual autonomy with the need to prevent unfair and excessive contractual terms. The article ultimately concludes that recognizing a limited and regulated judicial authority to modify liquidated damages clauses can preserve contractual stability while preventing the enforcement of oppressive and inequitable provisions.

**Keywords:** *Liquidated Damages, Judicial Modification, Penalty Clause, Imami Jurisprudence, Contractual Damages, Freedom of Contract, Comparative Law*

How to cite: Shoorcheh, S. (2023). A Jurisprudential and Comparative Analysis of Liquidated Damages Clauses and the Court's Authority to Modify Them. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 1(1), 189-208.



تاریخ ارسال: ۱ دی ۱۴۰۱

تاریخ بازنگری: ۸ اردیبهشت ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۲

تاریخ چاپ: ۲۱ خرداد ۱۴۰۲

## دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

### تحلیل فقهی و تطبیقی شرط وجه التزام و اختیار دادگاه در تعدیل آن

صمد شورچه<sup>\*۱</sup>

۱. گروه حقوق خصوصی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

\* پست الکترونیک نویسنده مسئول: Samad.shoorcheh@iau.ac.ir

#### چکیده

شرط وجه التزام یکی از مهم‌ترین ابزارهای قراردادی برای تضمین اجرای تعهدات و تعیین پیشینی خسارات ناشی از نقض قرارداد است که نقش مهمی در ایجاد امنیت حقوقی، کاهش اختلافات قراردادی و تسهیل جبران خسارت ایفا می‌کند. با این حال، تعیین مبالغ سنگین و نامتناسب در برخی قراردادها موجب طرح این پرسش اساسی شده است که آیا دادگاه باید همواره به مبلغ مورد توافق طرفین پایبند بماند یا در شرایط خاص اختیار تعدیل آن را دارد. پژوهش حاضر با رویکردی تحلیلی، فقهی و تطبیقی به بررسی مبانی مشروعیت شرط وجه التزام و حدود مداخله قضایی در تعدیل آن پرداخته است. نتایج نشان می‌دهد که در فقه امامیه، اصل اعتبار شرط وجه التزام بر مبنای قواعد وفای به شرط، اصل لزوم قراردادها و احترام به اراده طرفین قابل پذیرش است، اما این اعتبار مطلق نبوده و در مواردی که شرط به ابزار تحمیل ناروا، اکل مال به باطل یا ایجاد ضرر غیرمعارف تبدیل شود، قواعدی همچون لاضرر، منع ظلم و رعایت عدالت قراردادی می‌توانند مبانی محدودسازی یا تعدیل آن قرار گیرند. همچنین بررسی حقوق ایران نشان می‌دهد که اگرچه ماده ۲۳۰ قانون مدنی ظاهراً اختیار دادگاه در تغییر مبلغ وجه التزام را محدود کرده است، اما تفسیر منعطف و هماهنگ با اصول کلی حقوقی و فقهی می‌تواند زمینه مداخله محدود قضایی را در موارد عدم تناسب فاحش فراهم سازد. مطالعه تطبیقی حقوق فرانسه، کامن‌لا و اسناد بین‌المللی نیز بیانگر آن است که نظام‌های حقوقی معاصر در پی ایجاد تعادل میان آزادی قراردادی و ضرورت جلوگیری از شروط نامتعارف هستند. در نهایت، مقاله نتیجه می‌گیرد که پذیرش اختیار محدود و ضابطه‌مند برای تعدیل وجه التزام می‌تواند ضمن حفظ امنیت قراردادها، از اجرای شروط ظالمانه و غیرمنصفانه جلوگیری کند.

**کلیدواژگان:** وجه التزام، تعدیل قضایی، شرط کیفری، فقه امامیه، خسارت قراردادی، آزادی قراردادی، حقوق تطبیقی

قراردادی تأکید می‌کند، اما تحلیل تعهدات قراردادی نزد او همواره در چارچوب نظم عمومی، حسن نیت، عدالت و منع سوءاستفاده از حق معنا می‌یابد (Katouzian, 2010). در همین زمینه، صفایی نیز قرارداد را نهادی صرفاً خصوصی و جدا از موازین عمومی عدالت نمی‌داند، بلکه اعتبار تعهدات را در پیوند با قواعد عمومی قراردادها، مشروعیت جهت و امکان اجرای عادلانه آن تحلیل می‌کند (Safaei, 2012). بنابراین، مسئله اصلی این مقاله آن است که آیا شرط وجه التزام باید به طور مطلق و بدون امکان مداخله قضایی اجرا شود یا دادگاه می‌تواند در مواردی که مبلغ شرط شده آشکارا گزاف، نامتعارف، ظالمانه یا بی‌ارتباط با خسارت احتمالی است، آن را تعدیل کند.

در فقه امامیه، بحث وجه التزام را نمی‌توان صرفاً به عنوان یک مسئله نوپدید قراردادی بررسی کرد، زیرا بنیان‌های آن در قواعد عام شروط، لزوم وفای به عقد، اعتبار تراضی، سلطنت اشخاص بر اموال خویش و منع ضرر و غرر ریشه دارد. قاعده «المؤمنون عند شروطهم» از مهم‌ترین مبانی فقهی اعتبار شروط قراردادی است و بسیاری از تحلیل‌های فقهی درباره لزوم پایبندی به تعهدات تبعی قرارداد بر همین قاعده استوار می‌شود. انصاری در بحث شروط، اعتبار شرط را در صورتی می‌پذیرد که مخالف کتاب و سنت، نامشروع، نامقدور یا خلاف مقتضای عقد نباشد؛ بنابراین، شرط وجه التزام از حیث اصل امکان درج در عقد، می‌تواند در قلمرو شروط صحیح قرار گیرد، مشروط بر آنکه با قواعد آمره فقهی تعارض نداشته باشد (Ansari, 1995). در کنار این مبنا، امام خمینی نیز در تحلیل شروط ضمن عقد، اصل الزام‌آوری شرط مشروع را تأیید می‌کند و اعتبار شرط را تابع مشروعیت، عقلایی بودن و عدم مخالفت با مقتضای عقد می‌داند (Khomeini, 2000). با این حال، همین نظام فقهی، اجرای شرط را مطلق و فارغ از هرگونه کنترل نمی‌داند؛ زیرا قواعدی مانند لاضرر، نفی عسر و حرج، منع اکل مال به باطل و منع ظلم، ظرفیت‌هایی برای

شرط وجه التزام یکی از مهم‌ترین ابزارهای قراردادی برای تضمین اجرای تعهدات و تعیین پیشاپیش پیامد مالی نقض قرارداد است. در روابط قراردادی، طرفین غالباً با این واقعیت مواجه‌اند که اثبات میزان دقیق خسارت ناشی از عدم انجام تعهد، تأخیر در انجام تعهد یا اجرای ناقص آن، در زمان بروز اختلاف دشوار، زمان‌بر و پرهزینه است. از این رو، آنان ممکن است در متن قرارداد توافق کنند که در صورت تخلف یکی از طرفین، مبلغی معین یا قابل تعیین به عنوان وجه التزام پرداخت شود. این نهاد از یک سو با اصل حاکمیت اراده و آزادی قراردادی پیوند دارد، زیرا طرفین با اراده خود آثار تخلف از قرارداد را از پیش تعیین می‌کنند؛ و از سوی دیگر، با مسئله عدالت قراردادی، منع سوءاستفاده از موقعیت برتر، جبران واقعی زیان و حدود مداخله دادگاه ارتباط پیدا می‌کند. در حقوق قراردادها، وجه التزام همواره در مرز میان «جبران خسارت» و «ضمانت اجرای فشارآور» قرار داشته است؛ زیرا گاه هدف آن صرفاً تعیین خسارت قراردادی است و گاه چنان سنگین و نامتناسب تعیین می‌شود که بیشتر جنبه تنبیهی یا اجبارکننده پیدا می‌کند. همین وضعیت سبب شده است که نظام‌های حقوقی مختلف، رویکردهای متفاوتی نسبت به اعتبار، اجرای کامل یا تعدیل قضایی آن اتخاذ کنند. در حقوق ایران، ماده ۲۳۰ قانون مدنی معمولاً نقطه کانونی بحث است، زیرا مقرر می‌دارد که اگر در ضمن معامله شرط شده باشد که در صورت تخلف، متخلف مبلغی به عنوان خسارت تأدیه کند، حاکم نمی‌تواند او را به بیشتر یا کمتر از آنچه ملزم شده است محکوم کند. برداشت ظاهری از این ماده، عدم اختیار دادگاه در تعدیل وجه التزام است، اما همین برداشت در برابر مبانی فقهی مانند منع ضرر، منع اکل مال به باطل، ضرورت وفای به شرط، عدالت معاوضی و نقش عرف در تشخیص تناسب تعهدات، با پرسش‌های مهمی روبه‌رو می‌شود. از منظر حقوق قراردادها، کاتوزیان بر نقش اراده در ایجاد تعهدات

کنترل شروط نامتعارف و ناعادلانه فراهم می‌کنند. مکارم شیرازی در تبیین قواعد فقهیه، قاعده لاضرر را نه فقط به عنوان قاعده‌ای ناظر بر نفی حکم ضرری، بلکه به عنوان ابزاری برای جلوگیری از آثار زیان‌بار و نامتعارف روابط حقوقی تحلیل می‌کند (Makarem Shirazi, 2006). موسوی بجنوردی نیز در تحلیل قواعد فقهی، نقش قواعدی مانند لاضرر و نفی حرج را در تعدیل آثار حقوقی و جلوگیری از اجرای نتایج غیرمنصفانه برجسته می‌سازد (Mousavi Bojnourdi, 2015). از این منظر، پرسش بنیادین آن است که آیا قاضی می‌تواند با تکیه بر چنین قواعدی، توافق صریح طرفین درباره وجه التزام را تعدیل کند یا باید حتی در صورت گزاف بودن مبلغ، به ظاهر شرط ملتزم بماند.

اهمیت مطالعه تطبیقی در این موضوع از آن روست که حقوق ایران در برابر دو گرایش اصلی قرار دارد: گرایش نخست بر قطعیت قرارداد، پیش‌بینی‌پذیری تعهدات و امنیت معاملات تأکید دارد و هرگونه تعدیل قضایی را تهدیدی برای ثبات قراردادها می‌داند؛ گرایش دوم بر عدالت قراردادی، تناسب ضمانت اجرا و کنترل شروط نامتعارف تأکید می‌کند و مداخله محدود دادگاه را در موارد استثنایی مجاز یا حتی ضروری می‌داند. در حقوق فرانسه، نهاد *clause pénale* از دیرباز به عنوان شرط کیفری یا شرط تعیین خسارت شناخته شده، اما تحول حقوقی این نظام نشان می‌دهد که دادگاه در موارد افراط یا تفریط آشکار می‌تواند در مبلغ آن دخالت کند. غستن در تحلیل تعهدات مدنی فرانسه، شرط کیفری را نهادی می‌داند که هم کارکرد ارزیابی خسارت دارد و هم کارکرد فشار بر متعهد، و همین دوگانگی کارکردی ضرورت نظارت قضایی را توضیح می‌دهد (Ghestin, 1998). مالوری و اینس نیز در حقوق تعهدات فرانسه بر این نکته تأکید می‌کنند که الزام‌آوری شرط کیفری، مانع از کنترل قضایی آن در صورت عدم تناسب آشکار نیست (Malaurie & Aynès, 2018). در مقابل، سنت

کامن‌لا از ابتدا تمایزی جدی میان *liquidated damages* و *penalty clause* برقرار کرده است. تریتل نشان می‌دهد که در حقوق انگلیس، شرطی که واقعاً برآورد معقول خسارت باشد اصولاً معتبر است، اما شرطی که ماهیت تنبیهی و اجبارکننده داشته باشد، ممکن است غیرقابل اجرا تلقی شود (Treitel, 1986). مک‌گرگور نیز در بحث خسارت قراردادی، معیار معقول بودن برآورد خسارت و نسبت آن با زیان احتمالی را برای تمایز میان خسارت مقطوع و شرط تنبیهی مهم می‌داند (McGregor, 2014). بنابراین، مطالعه تطبیقی نشان می‌دهد که هیچ نظام حقوقی پیشرفته‌ای نمی‌تواند میان آزادی قراردادی و عدالت قضایی یکی را به صورت مطلق بر دیگری ترجیح دهد، بلکه همواره باید نقطه تعادلی میان الزام‌آوری قرارداد و کنترل سوءاستفاده از ابزارهای قراردادی بیابد.

در این مقاله، هدف آن است که شرط وجه التزام و اختیار دادگاه در تعدیل آن از منظر فقه امامیه، حقوق ایران و حقوق تطبیقی تحلیل شود و نشان داده شود که اجرای مطلق و غیرقابل تعدیل وجه التزام، هرچند ظاهراً با اصل حاکمیت اراده سازگار است، در مواردی می‌تواند با عدالت قراردادی، منع ضرر، حسن نیت و کارکرد جبرانی مسئولیت قراردادی تعارض پیدا کند. بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش آن است که آیا می‌توان با حفظ اصل اعتبار شرط وجه التزام، برای دادگاه اختیار محدود و ضابطه‌مند در تعدیل آن قائل شد. پرسش‌های فرعی نیز ناظر بر این است که مبانی فقهی چنین اختیاری چیست، ماده ۲۳۰ قانون مدنی تا چه اندازه مانع تعدیل است، حقوق تطبیقی چه الگوهایی برای کنترل شروط گزاف ارائه می‌دهد و چگونه می‌توان میان امنیت قراردادها و عدالت قضایی جمع کرد. روش پژوهش تحلیلی، توصیفی و تطبیقی است و بر بررسی قواعد فقهی، مقررات حقوق مدنی ایران، دیدگاه‌های حقوق دانان و تجربه نظام‌های حقوقی فرانسه، کامن‌لا و اسناد بین‌المللی قراردادها استوار است. فرض اصلی پژوهش آن

است که شرط وجه التزام در اصل معتبر و لازم‌الاجراست، اما اعتبار آن مطلق نیست و در مواردی که مبلغ تعیین شده به نحو آشکار از کارکرد جبرانی خود فاصله گرفته و به ابزار تحمیل، مجازات خصوصی یا بهره‌برداری ناعادلانه تبدیل شده باشد، امکان تعدیل قضایی با مبانی فقهی و حقوقی قابل دفاع است. چنین دیدگاهی نه به معنای نفی اصل آزادی قراردادی است و نه به معنای اعطای اختیار نامحدود به قاضی، بلکه تلاشی برای ایجاد توازن میان اراده طرفین و عدالت قراردادی در پرتو معیارهای عقلایی، عرفی و حقوقی است.

### مبانی مفهومی و ماهیت حقوقی شرط وجه التزام

شرط وجه التزام در ساده‌ترین بیان، توافقی است که بر اساس آن طرفین قرارداد پیشاپیش مقرر می‌کنند که در صورت عدم اجرای تعهد، تأخیر در اجرا یا اجرای ناقص آن، متخلف مبلغی معین یا قابل تعیین به طرف دیگر بپردازد. این شرط ممکن است به صورت مبلغ ثابت، درصدی از ارزش قرارداد، مبلغ روزانه برای تأخیر یا فرمولی محاسباتی تعیین شود. از حیث ساختار حقوقی، وجه التزام معمولاً شرطی تبعی است، زیرا اعتبار آن به وجود تعهد اصلی وابسته است؛ با این حال، پس از تحقق تخلف، می‌تواند به تعهدی مستقل برای پرداخت مبلغ مقرر تبدیل شود. جعفری لنگرودی در تحلیل مفاهیم حقوقی، وجه التزام را نوعی التزام قراردادی برای جبران تخلف از تعهد می‌داند که طرفین آن را از پیش تعیین می‌کنند تا در صورت نقض قرارداد، نیازی به اثبات تفصیلی میزان خسارت نباشد (Jafari Langroudi, 2009). در حقوق مدنی ایران نیز این شرط ذیل قواعد عمومی قراردادها و شروط ضمن عقد تحلیل می‌شود و از حیث مبنا، به مواد مربوط به آزادی قراردادها، لزوم عقد و الزام متخلف به پرداخت خسارت متصل است. امامی در تحلیل حقوق مدنی، اصل لزوم قرارداد و الزام طرفین به آثار ناشی از عقد را مبنا برای اعتبار تعهدات قراردادی می‌داند و وجه التزام نیز از همین منظر، نتیجه توافق معتبر طرفین

درباره پیامد تخلف است (Emami, 2008). با این حال، نباید وجه التزام را با هر نوع خسارت قراردادی یکسان دانست. خسارت قراردادی ممکن است پس از وقوع تخلف و بر اساس زیان واقعی تعیین شود، اما وجه التزام پیش از وقوع تخلف و در متن قرارداد مقرر می‌گردد. همچنین وجه التزام با خسارت تأخیر تأدیه، بیعانه، عربون، ضمانت‌نامه بانکی و شرط فسخ تفاوت دارد. خسارت تأخیر تأدیه معمولاً ناظر به تأخیر در پرداخت دین پولی است، در حالی که وجه التزام می‌تواند برای هر نوع تعهد قراردادی مقرر شود. بیعانه غالباً نشانه جدیت طرفین در انعقاد قرارداد است و عربون ممکن است کارکرد انصراف از معامله داشته باشد، اما وجه التزام به طور مستقیم به تخلف قراردادی پیوند دارد. بنابراین، در تحلیل دقیق این نهاد، باید میان کارکرد جبرانی، کارکرد تضمینی و کارکرد تنبیهی آن تفکیک کرد.

ماهیت حقوقی وجه التزام در حقوق ایران محل اختلاف است و همین اختلاف در تعیین حدود اختیار دادگاه نقش تعیین‌کننده دارد. اگر وجه التزام صرفاً «خسارت مقطوع قراردادی» تلقی شود، به این معناست که طرفین میزان خسارت را از پیش برآورد کرده‌اند و دادگاه نباید به آسانی در این توافق مداخله کند، زیرا مداخله قضایی می‌تواند امنیت قراردادها را کاهش دهد. اگر وجه التزام «شرط کیفی» تلقی شود، جنبه الزام‌آور و فشارآور آن برجسته می‌شود و امکان کنترل قضایی آن بیشتر قابل دفاع خواهد بود. اگر آن را «تعهد مستقل ناشی از شرط ضمن عقد» بدانیم، تحلیل آن به قواعد عمومی شروط، صحت شرط و وفای به عهد بازمی‌گردد. شهیدی در بحث تعهدات قراردادی، وجه التزام را در پیوند با توافق طرفین و آثار الزام‌آور شرط تحلیل می‌کند و بر این نکته تأکید دارد که تعیین قبلی خسارت می‌تواند از دشواری اثبات زیان جلوگیری کند (Shahidi, 2011). در مقابل، کاتوزیان با وجود پذیرش اصل اعتبار وجه التزام، به این نکته توجه دارد که توافق قراردادی در خلأ اجتماعی و اخلاقی تحقق نمی‌یابد و دادگاه نمی‌تواند نسبت

به شروطنی که آشکارا نامتعارف، غیرمنصفانه یا ناسازگار با عدالت معاوضی هستند، کاملاً بی تفاوت بماند (Katouzian, 2010). در ادبیات کامن‌لا نیز همین اختلاف در قالب تمایز میان *penalty clause* و *liquidated damages* ظاهر شده است. فائزورث توضیح می‌دهد که خسارت مقطوع زمانی معتبر است که تلاشی معقول برای برآورد خسارت احتمالی باشد، اما اگر مبلغ شرط‌شده چنان باشد که هدف اصلی آن تنبیه متخلف یا اجبار غیرمعقول او به اجرا باشد، با تردید جدی مواجه می‌شود (Farnsworth, 2004). گوتز و اسکات از منظر تحلیل اقتصادی حقوق قراردادهای نشان داده‌اند که وجه التزام می‌تواند کارکرد کارآمدی داشته باشد، زیرا هزینه‌های اثبات خسارت را کاهش می‌دهد و انگیزه اجرای قرارداد را افزایش می‌دهد، اما همین نهاد اگر از منطق جبران خسارت فاصله بگیرد، می‌تواند به ابزاری برای تحمیل هزینه‌های غیرکارآمد تبدیل شود (Goetz & Scott, 1977). بنابراین، ماهیت حقوقی وجه التزام را نمی‌توان تک‌بعدی فهمید، بلکه باید آن را نهادی مرکب دانست که بسته به نحوه تنظیم، نوع قرارداد، موقعیت طرفین و میزان مبلغ شرط‌شده، ممکن است یکی از کارکردهای آن بر دیگری غلبه کند.

برای تحقق وجه التزام، وجود قرارداد معتبر نخستین شرط است؛ زیرا اگر عقد اصلی باطل باشد، شرط تبعی نیز اصولاً فاقد اثر خواهد بود، مگر در مواردی که بتوان برای آن استقلال حقوقی قائل شد. همچنین تعهد اصلی باید قابل شناسایی باشد و تخلف از آن نیز باید به نحو مشخص احراز گردد. اگر موضوع تعهد مبهم باشد یا معلوم نباشد که چه رفتاری تخلف محسوب می‌شود، اجرای وجه التزام با دشواری مواجه خواهد شد. شرط وجه التزام باید معین یا دست‌کم قابل تعیین باشد، زیرا شرط مبهم ممکن است با اصل لزوم تعیین موضوع تعهد ناسازگار شود. در فقه امامیه نیز یکی از شرایط صحت شرط، قابلیت عقلایی، مشروعیت و عدم ابهام مخل است. طباطبایی یزدی در بحث شروط، بر ضرورت

مشروعیت و قابلیت اجرای شرط تأکید دارد و شرطی را که موجب التزام غیرعقلایی یا نامشروع شود، فاقد اعتبار می‌داند (Tabatabaei Yazdi, 1989). از سوی دیگر، شرط وجه التزام باید با نظم عمومی، اخلاق حسنه و قواعد آمره تعارض نداشته باشد. برای مثال، اگر وجه التزام در پوشش قرارداد به ابزاری برای اخذ بهره ربوی، تحمیل خسارت نامشروع یا دور زدن قواعد آمره تبدیل شود، نمی‌توان آن را صرفاً به استناد آزادی قراردادی معتبر دانست. در حقوق تطبیقی نیز شرط خسارت مقطوع زمانی معتبر است که با منطق عقلایی جبران خسارت پیوند داشته باشد. بیل در تحلیل حقوق قراردادهای انگلیس، نشان می‌دهد که اعتبار شرط پرداخت مبلغ در صورت تخلف، به ماهیت واقعی آن بستگی دارد؛ اگر مبلغ، برآوردی معقول از خسارت باشد، قابل اجراست، اما اگر هدف اصلی آن تنبیه متعهد باشد، دادگاه ممکن است از اجرای آن خودداری کند (Beale, 2018). این تحلیل برای حقوق ایران نیز آموزنده است، زیرا نشان می‌دهد که صرف نام‌گذاری شرط به عنوان وجه التزام یا خسارت قراردادی کافی نیست، بلکه باید کارکرد واقعی آن، نسبت آن با تعهد اصلی و آثار عملی آن بر تعادل قراردادی بررسی شود.

از نظر کارکردی، وجه التزام چند مزیت مهم دارد. نخست آنکه طرفین را از اثبات دقیق میزان خسارت بی‌نیاز می‌کند و بدین ترتیب، هزینه دادرسی و عدم قطعیت قضایی را کاهش می‌دهد. دوم آنکه انگیزه اجرای تعهد را تقویت می‌کند، زیرا متعهد می‌داند که تخلف از قرارداد پیامد مالی مشخصی خواهد داشت. سوم آنکه امکان محاسبه ریسک قراردادی را فراهم می‌کند؛ به ویژه در قراردادهای تجاری و پیمانکاری که تأخیر یا عدم اجرا می‌تواند پیامدهای زنجیره‌ای ایجاد کند. مک‌گرگور در تحلیل خسارت قراردادی، تعیین قبلی خسارت را ابزاری برای کاهش اختلاف و تسهیل جبران زیان می‌داند، مشروط بر آنکه مبلغ تعیین‌شده از منطق جبران خسارت جدا نشود (McGregor, 2014). دی‌ماتئو

اگر وجه التزام برای عدم اجرای کلی تعهد تعیین شده باشد، باید بررسی کرد که آیا طرفین آن را بدل تعهد اصلی قرار داده‌اند یا ضمانت اجرای اضافی. صفایی در تحلیل تعهدات قراردادی بر اهمیت تفسیر قصد مشترک طرفین و مفاد شرط تأکید می‌کند و معتقد است که دادگاه باید از ظاهر الفاظ فراتر رود و ساختار واقعی تعهد را در پرتو قرارداد تفسیر کند (Safaei, 2012). در حقوق فرانسه نیز شرط کیفی می‌تواند هم تضمین‌کننده اجرا و هم تعیین‌کننده خسارت باشد، اما قاضی در صورت عدم تناسب آشکار ممکن است در مبلغ آن دخالت کند؛ مالوری این ویژگی دوگانه را از دلایل اصلی نظارت قضایی بر *clause pénale* می‌داند (Malaurie & Aynès, 2018). بنابراین، در تحلیل ماهیت وجه التزام باید به این نکته توجه کرد که همه شروط وجه التزام یکسان نیستند. شرطی که در قرارداد تجاری میان دو شرکت هم‌سطح و پس از مذاکرات دقیق تعیین شده، با شرطی که در قرارداد الحاقی بر مصرف‌کننده یا طرف ضعیف‌تر تحمیل شده، از نظر عدالت قراردادی و نیاز به کنترل قضایی وضعیت واحدی ندارد. به همین دلیل، بحث تعدیل قضایی باید بر معیارهایی مانند تناسب مبلغ، امکان پیش‌بینی خسارت، نوع تخلف، میزان تقصیر، قدرت چانه‌زنی طرفین، عرف معاملاتی و آثار اجرای شرط استوار شود.

#### تحلیل فقهی شرط وجه التزام و حدود مداخله قضایی

از منظر فقه امامیه، اعتبار شرط وجه التزام پیش از هر چیز بر اصل صحت شروط و لزوم وفای به تعهدات قراردادی استوار است. در فقه، شرط ضمن عقد در صورتی صحیح است که مخالف کتاب و سنت نباشد، انجام آن ممکن باشد، نفع عقلایی داشته باشد و با مقتضای ذات عقد تعارض نداشته باشد. بر این اساس، اگر طرفین در ضمن عقد توافق کنند که در صورت تأخیر یا عدم انجام تعهد، مبلغی مشخص پرداخت شود، اصل چنین شرطی می‌تواند در قلمرو شروط صحیح قرار گیرد؛ زیرا نه ذاتاً نامشروع است، نه

نیز با رویکردی اقتصادی‌تر، از این بحث می‌کند که شرط وجه التزام می‌تواند در برخی موارد کارآمدتر از قواعد عمومی خسارت باشد، زیرا طرفین بهتر از دادگاه می‌توانند ریسک‌های قراردادی خود را در زمان انعقاد قرارداد ارزیابی کنند (DiMatteo, 2001). با این حال، همین مزایا در صورت عدم کنترل می‌تواند به معایب جدی تبدیل شود. اگر یک طرف به دلیل قدرت اقتصادی، اطلاعاتی یا موقعیت قراردادی برتر، مبلغی سنگین بر طرف ضعیف‌تر تحمیل کند، وجه التزام به جای تضمین اجرای عادلانه قرارداد، به ابزار سلطه قراردادی تبدیل می‌شود. اسلاوسن در نقد قراردادهای استاندارد نشان می‌دهد که آزادی قراردادی در قراردادهای الحاقی یا نابرابر، گاه آزادی واقعی نیست و شروط از پیش تنظیم‌شده می‌توانند نوعی قانون‌گذاری خصوصی یک‌جانبه ایجاد کنند (Slawson, 1971). از این منظر، دادگاه باید میان قراردادهای کاملاً مذاکره‌شده و قراردادهایی که در آنها یکی از طرفین عملاً امکان چانه‌زنی نداشته است، تفاوت بگذارد. چنین تمایزی می‌تواند در حقوق ایران نیز برای تحلیل شرط وجه التزام مفید باشد؛ زیرا بسیاری از شروط سنگین در قراردادهای بانکی، پیمانکاری، پیش‌فروش، استخدامی یا خدماتی از سوی طرف قوی‌تر تحمیل می‌شوند.

از جهت رابطه وجه التزام با اجرای عین تعهد نیز بحث مهمی مطرح است. گاه شرط می‌شود که در صورت تخلف، متعهد باید وجه التزام بپردازد و تعهد اصلی نیز همچنان قابل مطالبه باشد؛ گاه وجه التزام جایگزین اجرای تعهد می‌شود و متعهدله تنها می‌تواند مبلغ مقرر را مطالبه کند؛ و گاه وجه التزام برای تأخیر در اجرا تعیین می‌شود و در کنار اجرای اصل تعهد قابل مطالبه است. در حقوق ایران، تحلیل این موضوع تابع اراده طرفین، مفاد قرارداد و نوع تخلف است. اگر وجه التزام برای تأخیر در انجام تعهد تعیین شده باشد، مطالبه آن با مطالبه اجرای اصل تعهد قابل جمع است، زیرا موضوع آن جبران تأخیر است نه جایگزینی تعهد اصلی. اما

لزوماً خلاف مقتضای عقد است و نه از نظر عقلایی بی‌فایده. انصاری در المکاسب، شرط را التزامی وابسته به عقد می‌داند که در صورت مشروعیت، وفای به آن لازم است و این تحلیل می‌تواند پشتوانه فقهی مهمی برای اعتبار وجه التزام باشد (Ansari, 1995). امام خمینی نیز در تحریرالوسیله، اعتبار شروط مشروع را در چارچوب قواعد عمومی معاملات می‌پذیرد و بر لزوم پابندی به تعهداتی که در ضمن عقد صحیح پذیرفته شده‌اند تأکید می‌کند (Khomeini, 2000). بر همین اساس، نمی‌توان به طور کلی گفت که شرط وجه التزام در فقه فاقد مشروعیت است. بلکه پرسش اصلی آن است که آیا مبلغ تعیین شده هر اندازه که باشد، به صرف تراضی طرفین لازم‌الاجراست یا قواعد فقهی می‌توانند اجرای آن را محدود کنند. در اینجا باید میان اصل اعتبار شرط و حدود اجرای آن تفکیک کرد. اصل شرط می‌تواند صحیح باشد، اما اجرای مبلغ معین در شرایط خاص ممکن است به دلیل ضرر نامتعارف، حرج شدید، اکل مال به باطل یا خروج از بنای عقلایی، نیازمند تعدیل یا کنترل باشد. این تفکیک به قاضی اجازه می‌دهد که بدون نفی اصل نهاد وجه التزام، از اجرای آثار غیرمنصفانه آن جلوگیری کند.

قاعده «المؤمنون عند شروطهم» یکی از مهم‌ترین ادله فقهی در حمایت از الزام‌آوری شرط وجه التزام است. مطابق این قاعده، مؤمنان باید به شروط خود پایبند باشند، مگر شرطی که حلالی را حرام یا حرامی را حلال کند. این قاعده، مبنای قدرتمندی برای احترام به اراده طرفین است و اگر بدون آن تحلیل شود، ثبات معاملات و اعتماد قراردادی آسیب می‌بیند. مکارم شیرازی در بحث قواعد فقهیه، قاعده وفای به شرط را از قواعد بنیادین نظم معاملاتی می‌داند و آن را ابزار تثبیت اعتماد و الزام‌آوری تعهدات مشروع معرفی می‌کند (Makarem Shirazi, 2006). موسوی بجنوردی نیز بر این نکته تأکید دارد که شروط عقلایی و مشروع، مادام که با قواعد آمره شرعی ناسازگار نباشند، دارای اثر الزام‌آورند

(Mousavi Bojnourdi, 2015). بر این مبنای، اگر طرفین با آگاهی و اختیار، مبلغی را به عنوان وجه التزام تعیین کرده باشند، اصل وفای به شرط اقتضا می‌کند که دادگاه به آن احترام بگذارد. اما مسئله از آنجا پیچیده می‌شود که قاعده وفای به شرط تنها قاعده حاکم بر روابط قراردادی نیست. همان فقهی که به لزوم وفای به شرط حکم می‌کند، قواعدی برای نفی ضرر، منع غرر، منع اکل مال به باطل، منع ظلم و رعایت عدالت نیز دارد. بنابراین، استناد به قاعده وفای به شرط برای اجرای مطلق وجه التزام، در صورتی قابل قبول است که شرط از حدود مشروعیت، عقلانیت و تناسب خارج نشده باشد. اگر مبلغ وجه التزام به گونه‌ای باشد که هیچ نسبتی با خسارت احتمالی یا اهمیت تعهد نداشته باشد و صرفاً برای اجبار، تنبیه یا بهره‌برداری از اضطراب طرف مقابل تعیین شده باشد، دیگر نمی‌توان آن را به سادگی ذیل قاعده وفای به شرط توجیه کرد. در چنین وضعیتی، قاعده وفای به شرط باید در کنار سایر قواعد فقهی تفسیر شود، نه به صورت منفرد و مطلق.

قاعده لاضرر از مهم‌ترین مبانی فقهی برای کنترل شروط زیان‌بار و در نامتعارف است. این قاعده بر نفی حکم ضرری دلالت دارد و در تحلیل‌های معاصر، از آن برای جلوگیری از اجرای قواعد یا شروطی استفاده می‌شود که نتیجه آنها تحمیل زیان غیرمتعارف و ناروا بر یکی از طرفین است. اگر وجه التزام در حدی متعارف و متناسب با خسارت احتمالی باشد، اجرای آن ضرر ناروا محسوب نمی‌شود، زیرا متعهد خود آن را پذیرفته و طرف مقابل نیز بر اساس آن برنامه‌ریزی کرده است. اما اگر مبلغ شرط شده به نحو آشکار گزاف و خارج از حدود عقلایی باشد، اجرای کامل آن می‌تواند مصداق ضرر غیرمتعارف باشد. موسوی بجنوردی در تبیین قاعده لاضرر نشان می‌دهد که این قاعده می‌تواند آثار حقوقی زیان‌بار را در مواردی که اجرای حکم یا شرط به نتیجه غیرقابل قبول می‌انجامد، محدود کند (Mousavi Bojnourdi, 2015). مکارم شیرازی نیز قاعده لاضرر را ابزاری برای نفی نتایج زیان‌بار

تخلف ناچیز بوده، زیانی واقعی یا محتمل در آن سطح وجود نداشته، یا مبلغ شرط شده چندین برابر ارزش تعهد اصلی است، اجرای کامل شرط ممکن است با منع اکل مال به باطل ناسازگار شود. البته این تحلیل نباید به معنای الزام متعهدله به اثبات دقیق خسارت باشد، زیرا فلسفه وجه التزام حذف همین دشواری است. بلکه مقصود آن است که دادگاه در موارد افراط آشکار، نسبت میان مبلغ شرط شده و منطقی عقلایی جبران یا تضمین را بررسی کند.

نقش عرف نیز در تحلیل فقهی وجه التزام بسیار مهم است. بسیاری از شروط قراردادی بر اساس عرف معاملاتی معنا پیدا می‌کنند و تشخیص متعارف یا نامتعارف بودن مبلغ وجه التزام نیز بدون مراجعه به عرف ممکن نیست. در برخی قراردادها، مبلغ بالای وجه التزام ممکن است عرفاً قابل توجیه باشد، زیرا تخلف از تعهد می‌تواند خسارت‌های گسترده، غیرمستقیم یا دشوارالاثبات ایجاد کند. برای مثال، تأخیر در تحویل پروژه عمرانی، نقض تعهد محرمانگی، عدم انتقال سند در موعد مقرر یا نقض تعهد انحصاری ممکن است زیان‌هایی فراتر از ارزش ظاهری تعهد ایجاد کند. در چنین مواردی، مبلغی که در نگاه نخست سنگین به نظر می‌رسد، ممکن است با عرف تجارت و ریسک قرارداد سازگار باشد. اما در قراردادهای ساده، مصرفی یا نابرابر، همان مبلغ می‌تواند نامتعارف و ظالمانه باشد. مکارم شیرازی در تحلیل قواعد فقهی، عرف عقلایی را در تشخیص موضوعات و حدود التزامات نقش‌آفرین می‌داند و همین نکته برای تعیین تناسب وجه التزام اهمیت دارد (Makarem Shirazi, 2006). امام خمینی نیز در بسیاری از مباحث معاملاتی، تشخیص موضوعات عرفی و عقلایی را به عرف واگذار می‌کند و این رویکرد می‌تواند در تعیین حدود اعتبار شرط وجه التزام به کار رود (Khomeini, 2000). بنابراین، تعدیل قضایی اگر بر مبنای عرف، تناسب، نوع قرارداد و وضعیت طرفین انجام شود، لزوماً مداخله‌ای خودسرانه در اراده طرفین نیست، بلکه

و نامشروع در روابط حقوقی می‌داند و آن را صرفاً محدود به احکام عبادی یا موارد خاص نمی‌سازد (Makarem Shirazi, 2006). با این حال، باید توجه داشت که هر ضرری موجب نفی تعهد قراردادی نیست؛ زیرا هر قرارداد ممکن است برای یکی از طرفین هزینه، ریسک یا زیان احتمالی داشته باشد. آنچه می‌تواند مبنای تعدیل قرار گیرد، ضرر غیرمتعارف، نامتناسب و برخلاف بنای عقلایی معاملات است. بنابراین، دادگاه در استناد به لاضرر نباید به صرف سنگین بودن مبلغ، شرط را تعدیل کند، بلکه باید نشان دهد که مبلغ تعیین شده از حدود عرفی و عقلایی خارج شده و اجرای کامل آن نتیجه‌ای ناروا ایجاد می‌کند. چنین برداشتی هم با اصل وفای به شرط سازگارتر است و هم از تبدیل قاعده لاضرر به ابزاری برای بی‌اعتبار کردن هر تعهد سنگین جلوگیری می‌کند. قاعده منع اکل مال به باطل نیز در تحلیل فقهی وجه التزام اهمیت دارد. مطابق این قاعده، هیچ‌کس نمی‌تواند بدون سبب مشروع و عقلایی مال دیگری را تملک کند. وجه التزام متعارف، سبب مشروع دارد، زیرا بر توافق قراردادی و تخلف متعهد مبتنی است. اما اگر مبلغ وجه التزام به حدی باشد که از هرگونه رابطه معقول با خسارت، تخلف، ریسک قراردادی یا منفعت مورد انتظار خارج شود، می‌توان پرسید که آیا دریافت آن همچنان سبب مشروع دارد یا به اکل مال به باطل نزدیک می‌شود. انصاری در تحلیل معاملات و شروط، مشروعیت سبب انتقال مال و عدم مخالفت آن با قواعد شرعی را از ارکان اعتبار می‌داند (Ansari, 1995). طباطبایی یزدی نیز در بحث شروط، شرطی را که فاقد جهت عقلایی یا متضمن نتیجه نامشروع باشد، قابل الزام نمی‌داند (Tabatabaei Yazdi, 1989). بر همین مبنای، باید میان وجه التزام به عنوان خسارت مقطوع و وجه التزام به عنوان ابزار تحصیل مال نامتناسب تفکیک کرد. اگر متعهدله از تخلف طرف مقابل زیان جدی دیده یا احتمال چنین زیانی در زمان انعقاد قرارداد معقول بوده است، دریافت وجه التزام می‌تواند سبب مشروع داشته باشد. اما اگر

می‌تواند نوعی بازگرداندن شرط به حدود عقلایی و مشروع آن باشد.

با وجود این مبانی، باید از افراط در پذیرش اختیار تعدیل نیز پرهیز کرد. اگر دادگاه‌ها به آسانی و صرفاً بر اساس برداشت شخصی از انصاف، وجه التزام را کاهش دهند، کارکرد اصلی این نهاد از بین می‌رود. طرفین قرارداد وجه التزام را تعیین می‌کنند تا از ابهام، اختلاف و بی‌ثباتی جلوگیری کنند؛ اگر پس از هر تخلف، متخلف بتواند با ادعای سنگینی مبلغ از دادگاه تقاضای تعدیل کند، شرط وجه التزام عملاً اعتبار بازدارنده و تضمینی خود را از دست می‌دهد. این نگرانی با اصل وفای به شرط و لزوم قراردادها سازگار نیست. بنابراین، اختیار تعدیل باید استثنایی، ضابطه‌مند و محدود به موارد عدم تناسب آشکار باشد. در فقه امامیه، جمع میان قواعد اقتضا می‌کند که اصل بر اعتبار و اجرای شرط باشد، اما در مواردی که اجرای آن به نتیجه‌ای آشکارا ضرری، حرجی، نامشروع یا خلاف بنای عقلایی می‌انجامد، قاضی بتواند از اجرای کامل آن جلوگیری کند. چنین جمعی میان قاعده وفای به شرط و قواعد لاضرر، نفی حرج و منع اکل مال به باطل، با منطبق فقهی سازگارتر از دو رویکرد افراطی است: نه اجرای مطلق همه شروط وجه التزام قابل دفاع است و نه بی‌اعتبار کردن یا کاهش آسان آنها. بنابراین، از منظر فقهی می‌توان نتیجه گرفت که شرط وجه التزام در اصل مشروع است، اما مشروعیت آن به معنای مصونیت کامل از کنترل قضایی نیست. قاضی می‌تواند در چارچوب معیارهای دقیق، با احراز عدم تناسب فاحش، سوءاستفاده، تحمیل ناروا یا خروج شرط از کارکرد عقلایی، در مبلغ آن مداخله کند. این مداخله نه نفی تراضی، بلکه پاسداری از تراضی مشروع و عادلانه است.

**جایگاه شرط وجه التزام و تعدیل قضایی در حقوق ایران و حقوق تطبیقی**

در حقوق ایران، نقطه آغاز بحث درباره وجه التزام، اصول کلی قراردادها و به ویژه مواد ۱۰، ۲۱۹ و ۲۳۰ قانون مدنی است. ماده

۱۰ اصل آزادی قراردادها را در چارچوب عدم مخالفت با قانون تثبیت می‌کند، ماده ۲۱۹ بر لزوم وفای به عقود لازم تأکید دارد و ماده ۲۳۰ به طور خاص درباره تعیین خسارت قراردادی مقرر می‌کند که اگر طرفین مبلغی را برای تخلف تعیین کرده باشند، دادگاه نمی‌تواند متخلف را به بیشتر یا کمتر از آن محکوم کند. از ظاهر ماده ۲۳۰ چنین برداشت می‌شود که قانون‌گذار ایران اصل الزام‌آوری وجه التزام و عدم اختیار دادگاه در تعدیل آن را پذیرفته است. امامی این ماده را در چارچوب حاکمیت اراده و احترام به توافق طرفین تحلیل می‌کند و معتقد است وقتی طرفین خسارت را از پیش تعیین کرده‌اند، دادگاه نباید آن را با ارزیابی بعدی خود جایگزین کند (Emami, 2008). شهیدی نیز با تأکید بر نقش توافق در تعیین آثار تخلف، وجه التزام را ابزاری برای رفع نزاع درباره میزان خسارت می‌داند و از این جهت، مداخله آزادانه دادگاه را با فلسفه شرط ناسازگار می‌بیند (Shahidi, 2011). با این حال، ماده ۲۳۰ را نباید جدا از سایر قواعد حقوق مدنی، مبانی فقهی و اصول عدالت قراردادی تفسیر کرد. کاتوزیان در تحلیل قواعد عمومی قراردادها، اصل حاکمیت اراده را مطلق نمی‌داند و آن را در چارچوب نظم عمومی، عدالت، حسن نیت و منع سوءاستفاده از حق معنا می‌کند (Katouzian, 2010). بنابراین، پرسش این است که آیا ماده ۲۳۰ اختیار تعدیل را در همه شرایط نفی می‌کند یا تنها ناظر به موردی است که شرط وجه التزام صحیح، مشروع و متعارف باشد. اگر فرض شود که ماده ۲۳۰ فقط درباره شروط معتبر و عقلایی سخن می‌گوید، در مواردی که شرط به دلیل نامشروع بودن نتیجه، عدم تناسب فاحش یا سوءاستفاده از وضعیت طرف مقابل با ایراد مواجه است، دادگاه می‌تواند نه از باب تعدیل آزادانه، بلکه از باب کنترل صحت و مشروعیت شرط، در اجرای آن مداخله کند.

یکی از دشواری‌های حقوق ایران آن است که معیار روشنی برای تشخیص گزاف بودن یا نامتناسب بودن وجه التزام ارائه نشده

است و طرفین می‌توانند مبلغی را برای تخلف از تعهد تعیین کنند. با این حال، حقوق فرانسه به دادگاه اجازه داده است که در صورت افراط یا تفریط آشکار، مبلغ شرط را کاهش یا افزایش دهد. غستن شرط کیفری را نهادی می‌داند که هم جنبه ارزیابی خسارت دارد و هم جنبه فشار بر متعهد برای اجرای تعهد، و همین ماهیت دوگانه را دلیل اصلی نیاز به کنترل قضایی می‌داند (Ghestin, 1998). مالوری و اینس نیز توضیح می‌دهند که در حقوق فرانسه، قاضی نمی‌تواند صرفاً به دلیل آنکه مبلغ را زیاد می‌داند در قرارداد مداخله کند، بلکه باید عدم تناسب آشکار میان مبلغ شرط شده و خسارت یا منفعت مورد حمایت احراز شود (Malaurie & Aynès, 2018). این رویکرد از نظر حقوق ایران اهمیت دارد، زیرا نشان می‌دهد که پذیرش اختیار تعدیل لزوماً به معنای بی‌اعتبار کردن شرط وجه التزام نیست. در واقع، حقوق فرانسه ابتدا اعتبار شرط را می‌پذیرد، سپس در موارد استثنایی و با معیار عدم تناسب آشکار، آن را کنترل می‌کند. چنین الگویی می‌تواند برای اصلاح یا تفسیر ماده ۲۳۰ قانون مدنی ایران مفید باشد. اگر در حقوق ایران نیز پذیرفته شود که دادگاه تنها در موارد افراط فاحش و با استدلال دقیق می‌تواند مبلغ را تعدیل کند، هم اصل آزادی قراردادی حفظ می‌شود و هم از نتایج ناعادلانه جلوگیری خواهد شد. ییلدیریم در مطالعه تطبیقی خود نشان می‌دهد که بسیاری از نظام‌های حقوقی معاصر، از جمله نظام‌های متأثر از حقوق رومی - ژرمنی، به سمت پذیرش نوعی کنترل قضایی بر شروط کیفری نامتناسب حرکت کرده‌اند (Yildirim, 2019). این روند نشان می‌دهد که حقوق قراردادهای دیگر صرفاً بر اجرای مکانیکی اراده طرفین استوار نیست، بلکه به تناسب، انصاف و کارکرد واقعی ضمانت اجرا نیز توجه دارد.

در حقوق کامن‌لا، مسئله از مسیر متفاوتی دنبال شده است. این نظام معمولاً میان *liquidated damages* و *penalty clauses* تفکیک می‌کند. اگر مبلغ تعیین شده برآوردی معقول از

است. قانون مدنی به صورت صریح از اختیار دادگاه در کاهش یا افزایش وجه التزام سخن نگفته و همین سکوت، سبب اختلاف نظر میان حقوق‌دانان و دادگاه‌ها شده است. برخی بر این باورند که ماده ۲۳۰ صریح است و هرگونه تعدیل را منع می‌کند؛ برخی دیگر معتقدند که این ماده در مقام حمایت از توافق معتبر است، نه حمایت از شرط نامشروع، ظالمانه یا خلاف نظم عمومی. صفایی با تأکید بر تفسیر منصفانه قرارداد و نقش قواعد عمومی تعهدات، امکان کنترل شروطی را که از حدود مشروعیت و عدالت خارج می‌شوند، قابل طرح می‌داند (Safaei, 2012). جعفری لنگرودی نیز از منظر مفهومی نشان می‌دهد که وجه التزام اگرچه بر توافق طرفین مبتنی است، اما در نهایت در نظام حقوقی اجرا می‌شود و به همین دلیل، نمی‌تواند به طور کامل از نظارت قواعد حقوقی جدا باشد (Jafari Langroudi, 2009). در عمل، برخی دادگاه‌ها به ظاهر ماده ۲۳۰ پایبند مانده‌اند و مبلغ مقرر را بدون توجه به میزان خسارت واقعی یا تناسب آن اعمال کرده‌اند، در حالی که برخی دیگر با استناد به قواعدی مانند لاضرر، سوءاستفاده از حق، غیرمعارف بودن مبلغ یا نظم عمومی، از اجرای کامل شرط خودداری کرده‌اند. این اختلاف رویه نشان می‌دهد که نظام حقوقی ایران نیازمند ضابطه‌گذاری دقیق‌تری است. اگر اختیار تعدیل کاملاً نفی شود، امکان تحمیل شروط ظالمانه افزایش می‌یابد؛ و اگر اختیار تعدیل بدون معیار پذیرفته شود، امنیت قراردادها و قابلیت پیش‌بینی روابط تجاری تضعیف می‌شود. راه‌حل متعادل آن است که اصل بر اجرای شرط باشد، اما دادگاه در موارد عدم تناسب فاحش، تحمیل ناروا، قراردادهای الحاقی، سوءاستفاده از اضطرار، یا خروج شرط از کارکرد جبرانی و تضمینی، اختیار محدود تعدیل داشته باشد.

در حقوق فرانسه، شرط کیفری یا *clause pénale* نمونه روشنی از تلاشی است که برای جمع میان آزادی قراردادی و عدالت قضایی صورت گرفته است. در این نظام، شرط کیفری اصولاً معتبر

خسارت احتمالی باشد، شرط معتبر و قابل اجراست؛ اما اگر مبلغ ماهیتی تنبیهی داشته باشد و هدف اصلی آن مجازات متخلف یا اجبار نامتناسب او به اجرا باشد، دادگاه ممکن است آن را غیرقابل اجرا بداند. تریتل در تحلیل کلاسیک خود از حقوق انگلیس، نشان می‌دهد که دشواری اصلی در تشخیص مرز میان خسارت مقطوع و شرط تنبیهی است، زیرا هر شرط پرداخت مبلغ در صورت تخلف تا حدی جنبه بازدارنده دارد (Treitel, 1986). بیل نیز در چیتی بر قراردادها توضیح می‌دهد که دادگاه‌ها باید به زمان انعقاد قرارداد توجه کنند و بررسی کنند که آیا مبلغ تعیین شده در آن زمان، با توجه به اطلاعات طرفین و خسارت قابل پیش‌بینی، معقول بوده است یا خیر (Beale, 2018). فارنزورث در حقوق آمریکا نیز بر این نکته تأکید می‌کند که خسارت مقطوع زمانی پذیرفتنی است که اثبات خسارت دشوار باشد و مبلغ تعیین شده نسبت معقولی با خسارت پیش‌بینی شده داشته باشد (Farnsworth, 2004). در این رویکرد، دادگاه معمولاً شرط تنبیهی را تعدیل نمی‌کند، بلکه ممکن است آن را اجرا نکند و متعهدله را به قواعد عمومی مطالبه خسارت ارجاع دهد. تفاوت این رویکرد با حقوق فرانسه در آن است که حقوق فرانسه معمولاً شرط را حفظ و مبلغ را تعدیل می‌کند، اما کاملاً ممکن است شرط تنبیهی را غیرقابل اجرا بدانند. با این حال، هر دو نظام در یک نقطه مشترک‌اند: هیچ‌یک اجرای مطلق و بی‌قیدوشرط مبلغ نامتناسب و تنبیهی را نمی‌پذیرد. این نکته برای حقوق ایران مهم است، زیرا نشان می‌دهد که دفاع از تعدیل یا کنترل قضایی، یک استثنای غیرعادی نیست، بلکه در حقوق تطبیقی جایگاهی جدی دارد.

در اسناد و اصول بین‌المللی قراردادها نیز گرایش به کنترل شروط نامتناسب دیده می‌شود. اصول یونیدروا و اصول حقوق قراردادهای اروپا، در زمینه شروط تعیین خسارت، معمولاً اعتبار چنین شروطی را می‌پذیرند، اما در صورت افراط آشکار، امکان کاهش مبلغ را

پیش‌بینی می‌کنند. بونل در تحلیل بازیان بین‌المللی حقوق قراردادها، بر این نکته تأکید می‌کند که قواعد بین‌المللی تلاش کرده‌اند میان قطعیت قراردادی و عدالت موردی تعادل برقرار کنند (Bonell, 2005). کوتس در حقوق قراردادهای اروپایی نیز نشان می‌دهد که گرایش غالب در اروپا، پذیرش اصل اعتبار شرط و امکان مداخله محدود دادگاه در صورت عدم تناسب آشکار است (Kötz, 2017). در حوزه بیع بین‌المللی کالا، هرچند کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا به صورت مستقیم نظام جامعی درباره وجه التزام ارائه نمی‌دهد، اما تحلیل خسارت قراردادی و پیش‌بینی‌پذیری زیان در این حوزه اهمیت دارد. شلختریم و شونزر در شرح کنوانسیون بیع، بر نقش پیش‌بینی‌پذیری و جبران زیان قراردادی در نظام مسئولیت ناشی از نقض قرارداد تأکید می‌کنند (Schlechtriem & Schwenger, 2016). از منظر تاریخی نیز زیمرمان نشان می‌دهد که سنت حقوق تعهدات در حقوق رومی و نظام‌های مدنی همواره با مسئله رابطه میان وعده، التزام، خسارت و ضمانت اجرا درگیر بوده است (Zimmermann, 1996). این پیشینه تطبیقی بیانگر آن است که شرط وجه التزام نهادی صرفاً فنی نیست، بلکه بازتابی از فلسفه کلی هر نظام حقوقی درباره تعهد، جبران خسارت، آزادی قراردادی و عدالت قضایی است. در نتیجه، حقوق ایران برای حل چالش ماده ۲۳۰ می‌تواند از تجربه تطبیقی بهره گیرد، بی‌آنکه الزاماً همان راه‌حل‌ها را عیناً اقتباس کند. الگوی مطلوب برای حقوق ایران می‌تواند الگویی ترکیبی باشد: اصل بر اعتبار و اجرای وجه التزام باشد؛ دادگاه حق نداشته باشد صرفاً به استناد سلیقه یا احساس کلی انصاف در مبلغ دخالت کند؛ اما در مواردی که عدم تناسب فاحش، سوءاستفاده، تحمیل یک‌جانبه، تعارض با قواعد فقهی یا خروج شرط از کارکرد عقلایی احراز شود، اختیار تعدیل محدود و مستدل پذیرفته شود.

هدف قرارداد را از بین می‌برد؛ در چنین مواردی وجه التزام سنگین‌تر ممکن است توجیه‌پذیر باشد. اما گاه تعهد نقض شده تعهدی فرعی، تشریفاتی یا کم‌اهمیت است و تعیین مبلغی بسیار سنگین برای آن می‌تواند نامتناسب باشد. مک‌گرگور در بحث خسارت قراردادی نشان می‌دهد که تحلیل زیان باید با ماهیت تعهد نقض شده و اثر آن بر منفعت قراردادی طرف مقابل ارتباط داشته باشد (McGregor, 2014). گوتز و اسکات نیز از منظر کارکرد اقتصادی، وجه التزام را زمانی قابل دفاع می‌دانند که به تخصیص کارآمد ریسک و تضمین اجرای تعهدات مهم کمک کند، نه آنکه هزینه‌ای نامعقول بر نقض‌های کم‌اهمیت تحمیل کند (Goetz & Scott, 1977). در فقه نیز همین منطق را می‌توان از طریق عرف و عقلانیت شرط تحلیل کرد. شرطی که برای تعهدی کم‌اهمیت، مبلغی فاحش مقرر می‌کند، ممکن است از نفع عقلایی مشروع فاصله بگیرد. بنابراین، دادگاه باید بررسی کند که تعهد اصلی یا تعهد نقض شده چه جایگاهی در قرارداد داشته است. برای نمونه، وجه التزام سنگین برای تأخیر در تحویل پروژه‌ای که تأخیر آن زیان‌های زنجیره‌ای ایجاد می‌کند، ممکن است متعارف باشد؛ اما همان مبلغ برای تأخیر جزئی در انجام تعهدی فرعی ممکن است گزاف تلقی شود. این تحلیل به دادگاه کمک می‌کند که به جای تکیه بر عدد مجرد، مبلغ را در بافت واقعی قرارداد بررسی کند. معیار سوم، وضعیت طرفین و میزان آزادی واقعی در پذیرش شرط است. در قراردادهای تجاری میان اشخاص حرفه‌ای و دارای قدرت چانه‌زنی نسبتاً برابر، اصل بر آن است که طرفین ریسک‌ها را آگاهانه سنجیده و مبلغ وجه التزام را بر اساس ملاحظات اقتصادی پذیرفته‌اند. در چنین مواردی، مداخله دادگاه باید بسیار محدود باشد. اما در قراردادهای الحاقی، مصرفی، بانکی، کارگری، یا قراردادهایی که یکی از طرفین در وضعیت اضطرار یا ضعف آشکار قرار دارد، احتمال تحمیل شروط ناعادلانه بیشتر است. اسلاوسن در نقد قراردادهای استاندارد نشان می‌دهد که بسیاری از

معیارهای پیشنهادی برای تعدیل قضایی و تحلیل آثار آن پذیرش اختیار دادگاه در تعدیل وجه التزام بدون تعیین معیارهای دقیق می‌تواند به بی‌ثباتی قراردادهای بینجامد؛ اما نفی کامل این اختیار نیز می‌تواند راه را برای تحمیل شروط ناعادلانه باز کند. بنابراین، مهم‌ترین بخش نظریه تعدیل، تعیین معیارهایی است که دادگاه بر اساس آنها بتواند به صورت محدود، قابل پیش‌بینی و مستدل در مبلغ وجه التزام مداخله کند. نخستین معیار، نسبت مبلغ وجه التزام با خسارت قابل پیش‌بینی در زمان انعقاد قرارداد است. در تحلیل حقوق کامن‌لا، زمان انعقاد قرارداد اهمیت اساسی دارد، زیرا طرفین در آن زمان با توجه به اطلاعات موجود، ریسک‌ها و خسارت‌های احتمالی را برآورد می‌کنند. فارتزورث بر همین مبنا تأکید می‌کند که معقول بودن شرط خسارت مقطوع باید با توجه به شرایط زمان قرارداد و دشواری پیش‌بینی خسارت سنجیده شود (Farnsworth, 2004). بیل نیز در حقوق انگلیس، نسبت میان مبلغ شرط شده و زیان قابل پیش‌بینی را از معیارهای اصلی تمایز میان خسارت مقطوع و شرط تنبیهی می‌داند (Beale, 2018). در حقوق ایران نیز دادگاه نباید صرفاً خسارت واقعی پس از تخلف را معیار قرار دهد، زیرا فلسفه وجه التزام آن است که طرفین از پیش و در شرایط عدم قطعیت، مبلغی را تعیین می‌کنند. با این حال، اگر از همان زمان انعقاد قرارداد روشن بوده باشد که مبلغ تعیین شده هیچ نسبت معقولی با زیان احتمالی ندارد و تنها برای فشار نامتعارف بر متعهد مقرر شده است، دادگاه می‌تواند آن را نشانه عدم تناسب فاحش بداند. این معیار از یک سو از امنیت قرارداد حمایت می‌کند، زیرا دادگاه را از ارزیابی صرفاً پسینی منع می‌کند؛ و از سوی دیگر، مانع اجرای شروطی می‌شود که از ابتدا ماهیتی غیرجبرانی و تنبیهی داشته‌اند. معیار دوم، نوع تعهد و اهمیت آن در ساختار قرارداد است. همه تعهدات قراردادی از نظر ارزش اقتصادی و نقش در قرارداد یکسان نیستند. گاه تعهد اصلی قرارداد چنان اهمیت دارد که نقض آن کل

شروط در چنین قراردادهایی محصول اراده واقعی و مذاکره آزادانه نیستند، بلکه از سوی طرف مسلط تنظیم و بر طرف دیگر تحمیل می‌شوند (Slawson, 1971). دی‌ماتئو نیز در تحلیل کارآمدی شروط وجه التزام، فرض آگاهی و توان چانه‌زنی طرفین را یکی از پیش‌فرض‌های مهم می‌داند و اگر این پیش‌فرض مخدوش شود، کارکرد اقتصادی شرط نیز دچار تردید می‌شود (DiMatteo, 2001). در حقوق ایران، این معیار می‌تواند با مفاهیمی مانند سوءاستفاده از حق، اضطرار، اکراه اقتصادی، نظم عمومی و عدالت قراردادی پیوند یابد. البته صرف ضعیف‌تر بودن یکی از طرفین نباید به تعدیل خودکار منجر شود، زیرا بسیاری از قراردادها میان طرفین نابرابر منعقد می‌شوند و اصل قرارداد معتبر است. اما اگر نابرابری قدرت قراردادی با مبلغ نامتناسب و فقدان امکان مذاکره درباره شرط همراه شود، دادگاه می‌تواند آن را در ارزیابی خود لحاظ کند. این معیار به ویژه در قراردادهایی اهمیت دارد که وجه التزام به صورت پیش‌چاپی و غیرقابل مذاکره درج شده است. معیار چهارم، رفتار طرفین پیش و پس از نقض قرارداد است. اگر متعهد عمداً، با سوءنیت یا با تقصیر سنگین از انجام تعهد خودداری کرده باشد، کاهش وجه التزام ممکن است ناعادلانه باشد، زیرا متعهد با علم به پیامد تخلف، تعهد خود را نقض کرده است. اما اگر تخلف ناشی از عوامل خارج از کنترل، دشواری‌های غیرقابل پیش‌بینی، همکاری نکردن متعهدله یا تغییر شرایط باشد، اجرای کامل مبلغ گزاف ممکن است ناعادلانه جلوه کند. در حقوق قراردادهای اروپایی، کوتس بر نقش حسن نیت و رفتار منصفانه در تفسیر و اجرای تعهدات قراردادی تأکید می‌کند (Kötz, 2017). در حقوق فرانسه نیز گستن تحلیل شرط کیفی را جدا از رفتار طرفین و نقش قاضی در ارزیابی عدالت موردی نمی‌داند (Ghestin, 1998). در فقه امامیه نیز قواعدی مانند لاضرر و منع ظلم می‌توانند در پرتو رفتار طرفین اعمال شوند. اگر متعهدله با رفتار خود موجب افزایش خسارت یا تحقق تخلف شده باشد،

مطالبه کامل وجه التزام ممکن است با عدالت ناسازگار باشد. در مقابل، اگر متعهد با وجود امکان اجرا، آگاهانه از تعهد سر باز زده باشد، استناد او به تعدیل کمتر قابل قبول است. بنابراین، تعدیل نباید پاداشی برای متخلف بدعهد باشد، بلکه باید ابزاری برای جلوگیری از اجرای شروطی باشد که در شرایط خاص به نتیجه‌ای ناروا می‌انجامند. این معیار همچنین مانع آن می‌شود که متعهدان حرفه‌ای با اتکا به امکان تعدیل، تعهدات خود را سبک بشمارند. معیار پنجم، تفکیک میان کاهش و افزایش وجه التزام است. در حقوق ایران، بحث بیشتر درباره کاهش مبلغ گزاف مطرح می‌شود، اما در برخی نظام‌ها مانند حقوق فرانسه، امکان افزایش مبلغ بسیار ناچیز نیز مورد توجه قرار گرفته است. مالوری و اینس بیان می‌کنند که قاضی فرانسوی در مواردی که شرط کیفی به طور آشکار بیش از حد زیاد یا بیش از حد کم باشد، می‌تواند در آن دخالت کند (Malaurie & Aynès, 2018). در حقوق ایران، افزایش وجه التزام با مانع جدی ماده ۲۳۰ روبه‌روست، زیرا دادگاه نمی‌تواند متخلف را به بیش از مبلغ مقرر محکوم کند. افزون بر آن، فلسفه وجه التزام اقتضا می‌کند که متعهد بدانند حداکثر مسئولیت قراردادی او چیست. با این حال، از منظر عدالت قراردادی می‌توان پرسید که اگر مبلغ تعیین‌شده بسیار ناچیز باشد و عملاً متخلف را به نقض قرارداد تشویق کند، آیا باید متعهدله به همان مبلغ محدود شود. این مسئله در حقوق ایران پیچیده‌تر از کاهش مبلغ است و احتمالاً راه‌حل آن نه افزایش مستقیم وجه التزام، بلکه امکان مطالبه خسارت اضافی در صورت اثبات سوءنیت، تقلب، تقصیر سنگین یا خروج از حدود توافق است. بونل در تحلیل اصول بین‌المللی قراردادها، بر انعطاف‌پذیری قواعد در برابر شروطی که تعادل قراردادی را به نحو آشکار برهم می‌زنند تأکید می‌کند (Bonell, 2005). با این حال، در نظام ایران، پذیرش افزایش وجه التزام نیازمند مبنای قانونی صریح‌تری است و نمی‌توان آن را به آسانی از قواعد موجود استخراج کرد. بنابراین، پیشنهاد اصلی در حقوق

### نتیجه‌گیری

شرط وجه التزام در نظام قراردادهای نهادی ضروری، کارآمد و در بسیاری از موارد اجتناب‌ناپذیر است. طرفین قرارداد با درج این شرط، تلاش می‌کنند آثار نقض تعهد را از پیش روشن کنند، از دشواری اثبات خسارت بکاهند، انگیزه اجرای تعهد را افزایش دهند و امنیت اقتصادی قرارداد را تقویت کنند. این کارکردها به ویژه در قراردادهای پیچیده، تجاری، پیمانکاری، بانکی و بین‌المللی اهمیت دارد؛ زیرا در چنین روابطی، تأخیر یا عدم اجرا ممکن است زیان‌هایی ایجاد کند که اثبات دقیق آنها دشوار یا گاه ناممکن است. از این جهت، نفی کلی شرط وجه التزام نه با نیازهای عملی معاملات سازگار است و نه با منطقی آزادی قراردادی. اصل آن است که اشخاص بتوانند درباره پیامدهای تخلف از قرارداد توافق کنند و دادگاه نیز به این توافق احترام بگذارد. با این حال، پذیرش اصل اعتبار وجه التزام به معنای پذیرش اجرای مطلق و بی‌قیدوشرط آن نیست. هیچ قراردادی در خلأ اخلاقی، اجتماعی و حقوقی منعقد نمی‌شود و هیچ شرطی صرفاً به دلیل درج در قرارداد، از هرگونه نظارت حقوقی مصون نمی‌ماند. همان‌گونه که اصل آزادی قراردادی در کنار نظم عمومی، اخلاق حسنه، عدالت، منع سوءاستفاده از حق و قواعد آمره معنا پیدا می‌کند، شرط وجه التزام نیز باید در چارچوب همین محدودیت‌ها تحلیل شود.

نتیجه تحلیل فقهی آن است که شرط وجه التزام از حیث اصل مشروعیت، قابل دفاع است. قواعد عمومی شروط، لزوم وفای به عهد و احترام به تراضی، مبنای روشنی برای اعتبار این شرط فراهم می‌کنند. اگر طرفین با اراده آگاهانه، شرطی مشروع و عقلایی را ضمن عقد بگنجانند، اصل وفای به شرط اقتضا می‌کند که متخلف به پرداخت مبلغ مقرر ملزم شود. با وجود این، فقه امامیه تنها بر الزام‌آوری شروط تأکید ندارد، بلکه قواعدی همچون لاضرر، نفی حرج، منع اکل مال به باطل، منع ظلم، رعایت عرف عقلایی و مشروعیت سبب انتقال مال را نیز در اختیار دارد. این قواعد نشان

ایران بیشتر ناظر به کاهش مبلغ گزاف است، نه افزایش مبلغ ناچیز، مگر آنکه قانون‌گذار در اصلاحات آینده سازوکار مشخصی برای هر دو وضعیت مقرر کند.

پذیرش تعدیل قضایی آثار مهمی برای نظام قراردادها دارد. اثر مثبت آن، جلوگیری از بی‌عدالتی آشکار و کاهش سوءاستفاده از شروط قراردادی است. همچنین می‌تواند اعتماد عمومی به نظام قضایی و قراردادها را افزایش دهد، زیرا طرفین می‌دانند که قانون از شروط فاحش و ظالمانه حمایت نخواهد کرد. اما اثر منفی احتمالی آن، کاهش پیش‌بینی‌پذیری و افزایش دعاوی تعدیل است. اگر معیارها مبهم باشند، هر متخلفی ممکن است پس از نقض قرارداد به دادگاه مراجعه کند و کاهش مبلغ را بخواهد. به همین دلیل، یل‌دیریم در تحلیل تطبیقی خود تأکید می‌کند که اختیار تعدیل باید محدود به موارد عدم تناسب آشکار باشد و دادگاه باید دلایل خود را به طور دقیق بیان کند (Yildirim, 2019). تریتل نیز در نقد شرط تنبیهی نشان می‌دهد که دادگاه‌ها باید از مداخله بیش از حد در تخصیص قراردادی ریسک پرهیز کنند، زیرا طرفین ممکن است دلایل اقتصادی موجهی برای تعیین مبلغ بالا داشته باشند (Treitel, 1986). بنابراین، نظریه مطلوب تعدیل در حقوق ایران باید بر چند اصل استوار باشد: اصل اعتبار شرط، اصل استثنایی بودن تعدیل، اصل ضرورت احراز عدم تناسب فاحش، اصل توجه به زمان انعقاد قرارداد، اصل توجه به قدرت چانه‌زنی طرفین، اصل بررسی نوع تعهد و اصل الزام دادگاه به استدلال دقیق. چنین الگویی می‌تواند ماده ۲۳۰ قانون مدنی را با نیازهای امروز قراردادها، مبنای فقهی عدالت و تجربه حقوق تطبیقی هماهنگ‌تر کند. در نهایت، دادگاه نباید جایگزین اراده طرفین شود، بلکه باید از اجرای اراده‌ای جلوگیری کند که در نتیجه تحمیل، سوءاستفاده یا عدم تناسب فاحش، از حدود مشروع و عقلایی خود خارج شده است.

می‌دهند که اجرای شرط، در صورتی الزام‌آور است که از حدود مشروعیت و عقلانیت خارج نشده باشد. بنابراین، اگر مبلغ وجه التزام به گونه‌ای باشد که هیچ تناسبی با خسارت احتمالی، اهمیت تعهد، عرف معاملاتی و وضعیت طرفین نداشته باشد و اجرای کامل آن به نتیجه‌ای آشکارا زیان‌بار، ناروا یا ظالمانه بینجامد، می‌توان از منظر فقهی برای کنترل یا تعدیل آن مبنا یافت. چنین تحلیلی به معنای کنار گذاشتن قاعده وفای به شرط نیست، بلکه به معنای تفسیر آن در کنار سایر قواعد فقهی است. در واقع، شرط مشروع لازم‌الاجراست، اما شرطی که در مقام اجرا به ابزار تحمیل ناروا یا تحصیل مال نامتناسب تبدیل شود، دیگر نمی‌تواند از حمایت کامل قواعد الزام‌آور برخوردار باشد.

در حقوق ایران، ماده ۲۳۰ قانون مدنی جایگاه ویژه‌ای دارد و ظاهر آن بر عدم اختیار دادگاه در حکم به کمتر یا بیشتر از مبلغ مقرر دلالت می‌کند. این ماده از منظر امنیت قراردادی و احترام به اراده طرفین قابل توجیه است، زیرا اگر دادگاه بتواند به آسانی مبلغ توافق‌شده را تغییر دهد، فلسفه تعیین قبلی خسارت از بین می‌رود. اما تفسیر مطلق از ماده ۲۳۰ می‌تواند پیامدهای ناعادلانه داشته باشد. اگر هر مبلغی، هرچند گزاف، تحمیلی، نامتعارف و بی‌ارتباط با خسارت احتمالی، صرفاً به دلیل درج در قرارداد لازم‌الاجرا دانسته شود، قانون به جای حمایت از آزادی قراردادی واقعی، از سلطه قراردادی و سوءاستفاده حمایت خواهد کرد. بنابراین، تفسیر منطقی‌تر آن است که ماده ۲۳۰ ناظر به شروط صحیح، مشروع و متعارف باشد، نه شروطی که به دلیل عدم تناسب فاحش یا تعارض با قواعد عمومی حقوقی و فقهی محل ایراد هستند. بر این اساس، دادگاه نباید اختیار عمومی و نامحدود برای تعدیل وجه التزام داشته باشد، اما باید بتواند در موارد استثنایی و با استدلال دقیق، از اجرای کامل شروطی که آشکارا غیرمنصفانه و خارج از کارکرد عقلایی وجه التزامند، جلوگیری کند.

مطالعه تطبیقی نشان می‌دهد که نظام‌های حقوقی مختلف، هرچند از مسیرهای متفاوت، به یک دغدغه مشترک رسیده‌اند: وجه التزام باید محترم شمرده شود، اما نباید به ابزار مجازات خصوصی، تحمیل غیرمنصفانه یا بهره‌برداری نامشروع تبدیل گردد. حقوق فرانسه با پذیرش امکان تعدیل شرط کیفری، راه‌حل حفظ شرط و اصلاح مبلغ را برگزیده است. حقوق کامن‌لا با تفکیک میان خسارت مقطوع معتبر و شرط تنبیهی غیرقابل اجرا، تلاش کرده است شروطی را که واقعاً جبران خسارت را هدف گرفته‌اند از شروطی که ماهیت مجازاتی دارند جدا کند. اسناد بین‌المللی قراردادهای نیز به طور کلی میان قطعیت قراردادی و عدالت موردی تعادل برقرار کرده‌اند و در برابر شروط نامتناسب، اختیار محدود دادگاه را پذیرفته‌اند. این تجربه‌ها برای حقوق ایران اهمیت دارد، زیرا نشان می‌دهد که پذیرش کنترل قضایی وجه التزام، برخلاف امنیت حقوقی نیست؛ بلکه اگر ضابطه‌مند باشد، می‌تواند خود به تقویت امنیت حقوقی کمک کند. قراردادی امن است که نه تنها قابل پیش‌بینی، بلکه عادلانه و قابل اعتماد باشد. امنیت قراردادی با اجرای مکانیکی شروط ظالمانه تحقق نمی‌یابد، بلکه با ایجاد اطمینان نسبت به اجرای شروط مشروع و کنترل شروط نامشروع تقویت می‌شود.

الگوی پیشنهادی برای حقوق ایران باید بر چند اصل استوار باشد. نخست، اصل بر اعتبار و اجرای شرط وجه التزام است و متخلف نمی‌تواند صرفاً به دلیل سنگین بودن مبلغ از اجرای آن بگریزد. دوم، تعدیل قضایی باید استثنایی باشد و تنها در صورت احراز عدم تناسب فاحش، تحمیل ناروا، سوءاستفاده از وضعیت طرف مقابل، قرارداد الحاقی نامتعادل، خروج شرط از کارکرد جبرانی یا تضمینی، یا تعارض آشکار با قواعد عمومی حقوقی و فقهی اعمال شود. سوم، معیار ارزیابی نباید فقط خسارت واقعی پس از نقض باشد، بلکه باید خسارت قابل پیش‌بینی در زمان انعقاد قرارداد، دشواری اثبات زیان، نوع تعهد، اهمیت تعهد در ساختار قرارداد،

طرفین احترام می‌گذارد، هم از امنیت قراردادها حمایت می‌کند، هم با مبانی فقهی وفای به شرط سازگار است و هم اجازه نمی‌دهد قواعد قراردادی به ابزار ظلم، تحمیل یا اکل مال به باطل تبدیل شوند. مقاله حاضر بر این مبنا نتیجه می‌گیرد که دادگاه در حقوق ایران باید در چارچوب تفسیری منسجم و محدود، امکان تعدیل وجه التزام نامتعارف را داشته باشد؛ اما این اختیار باید با معیارهای دقیق، استدلال قضایی شفاف و رعایت اصل استثنایی بودن مداخله همراه باشد. تنها در چنین صورتی می‌توان میان دو ارزش بنیادین حقوق قراردادها یعنی ثبات و عدالت، توازنی قابل دفاع برقرار کرد.

#### مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

#### تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

#### EXTENDED ABSTRACT

Liquidated damages clauses constitute one of the most significant contractual mechanisms for predetermining the financial consequences of breach, delay, or defective performance. In contemporary contract law, such clauses are justified primarily by their capacity to reduce uncertainty, avoid evidentiary difficulties, and enhance transactional security by allowing parties to quantify the consequences of non-performance in advance. In Iranian civil law, this issue is usually examined through the interaction between freedom of contract, the binding force of agreements, and Article 230 of the Civil Code, which appears to restrict the court from awarding more or less than the agreed amount. From a doctrinal perspective, this rule reflects a strong commitment to contractual autonomy and legal certainty; however, it also raises a serious question when the stipulated amount is manifestly excessive, punitive, or disconnected from the probable loss. Iranian jurists have generally recognized the validity of contractual stipulations as part

عرف معاملاتی، رفتار طرفین و میزان آزادی واقعی آنان در پذیرش شرط نیز بررسی شود. چهارم، دادگاه باید در صورت تعدیل، دلایل خود را به طور دقیق، مستدل و قابل کنترل بیان کند تا از تبدیل تعدیل به تصمیمی سلیقه‌ای جلوگیری شود. پنجم، بهتر است قانون‌گذار با اصلاح ماده ۲۳۰ یا افزودن تبصره‌ای روشن، اختیار محدود دادگاه در تعدیل وجه التزام گراف را به رسمیت بشناسد و معیارهای آن را مشخص کند. چنین اصلاحی می‌تواند اختلاف رویه قضایی را کاهش دهد و میان ماده ۲۳۰، مبانی فقهی، عدالت قراردادی و نیازهای معاملات جدید هماهنگی بیشتری ایجاد کند. در نهایت، شرط وجه التزام نه باید به صورت مطلق و غیرقابل کنترل اجرا شود و نه باید با مداخله آسان دادگاه بی‌اثر گردد. راه‌حل مطلوب، پذیرش اعتبار اصل شرط همراه با نظارت استثنایی و ضابطه‌مند بر موارد افراط آشکار است. این راه‌حل هم به اراده

of the binding structure of obligations, yet they also emphasize that contractual freedom is not absolute and must operate within the limits of legality, public order, fairness, and the general principles governing obligations (Katouzian, 2010). The conceptual difficulty lies in determining whether a liquidated damages clause should be regarded merely as a pre-estimate of damages, a private sanction for breach, or an ancillary obligation arising from the parties' agreement. This distinction is crucial because each characterization leads to a different conclusion regarding judicial intervention: if the clause is treated as a binding pre-estimate of damages, judicial modification seems exceptional; if it is treated as a penalty, judicial control becomes more defensible (Jafari Langroudi, 2009; Shahidi, 2011).

From the perspective of Imami jurisprudence, the validity of liquidated damages clauses can be grounded in the general doctrine of binding stipulations and the principle that parties must honor lawful conditions inserted into

valid contracts. Classical jurisprudential discussions on conditions within contracts indicate that a stipulation is enforceable when it is lawful, rational, possible, and not contrary to the essence of the contract (Ansari, 1995). On this basis, a clause requiring a party to pay a specified amount upon breach can be regarded as a valid contractual condition, provided that it does not violate mandatory religious or legal principles. Imam Khomeini's analysis of contractual conditions similarly supports the binding effect of lawful stipulations and recognizes the centrality of voluntary commitment in private transactions (Khomeini, 2000). Nevertheless, Islamic jurisprudence does not support an unlimited enforcement of every agreed term regardless of its consequences. Rules such as no-harm, negation of hardship, prohibition of unjust enrichment, and prevention of wrongful acquisition of property provide normative tools for controlling stipulations that produce oppressive or manifestly disproportionate outcomes. The rule of no-harm, in particular, can justify limiting the enforcement of a clause where its application would impose an extraordinary and unjust burden on the debtor (Makarem Shirazi, 2006). Likewise, jurisprudential rules concerning fairness, rationality, and prevention of unjust enrichment suggest that a court may distinguish between a legitimate compensatory clause and a clause that functions as an instrument of coercion or exploitation (Mousavi Bojnourdi, 2015; Tabatabaei Yazdi, 1989).

The position of Iranian law is complex because Article 230 of the Civil Code has often been interpreted as prohibiting judicial modification of the agreed amount. This interpretation strengthens contractual certainty and protects the parties' expectations, since the very purpose of a liquidated damages clause is to avoid later disputes over the quantum of loss. However, a

rigid reading of Article 230 may lead to unjust results where the stipulated amount is grossly excessive or has been imposed by a stronger party in a contract of adhesion. Iranian civil-law scholarship demonstrates that the binding force of contracts must be understood in connection with the broader legal system, including good faith, public order, the prohibition of abuse of rights, and the need to preserve contractual equilibrium (Emami, 2008; Safaei, 2012). Therefore, the more balanced interpretation is that Article 230 protects valid and reasonable liquidated damages clauses, but it should not be read as granting immunity to oppressive or unlawful stipulations. Such a view does not deny contractual autonomy; rather, it prevents autonomy from becoming a formal justification for economic domination. The article argues that Iranian courts should not possess an unrestricted power to revise contractual amounts merely because they appear high, but they should be able to intervene where disproportionality is manifest, the clause is punitive rather than compensatory, or the contractual process reveals serious inequality, imposition, or abuse. This interpretation harmonizes Article 230 with the general principles of obligations and with the jurisprudential foundations of lawful stipulation and equitable limitation. Comparative contract law provides valuable models for resolving this tension. French law recognizes the validity of the penalty clause but also allows judicial moderation when the stipulated sum is manifestly excessive or derisory. This approach preserves the contractual clause while permitting the judge to restore proportionality in exceptional cases (Ghestin, 1998). French doctrine treats the penalty clause as a hybrid institution: it estimates damages in advance, exerts pressure on the debtor to perform, and provides a contractual sanction for breach; precisely because of this hybrid character, judicial

control becomes necessary when the clause loses its compensatory function (Malaurie & Aynès, 2018). By contrast, common-law systems traditionally distinguish between enforceable liquidated damages and unenforceable penalties. In English and American law, a clause is generally enforceable when it represents a reasonable pre-estimate of probable loss, particularly where actual damages would be difficult to prove; however, a clause designed primarily to punish breach may be denied enforcement (Beale, 2018; Treitel, 1986). Farnsworth similarly emphasizes that the validity of such clauses depends on reasonableness at the time of contract formation and the relationship between the stipulated sum and the anticipated harm (Farnsworth, 2004). Economic analyses also show that liquidated damages clauses can reduce transaction costs and improve contractual planning, but they may become inefficient and unjust when used to impose excessive penalties unrelated to actual or foreseeable loss (DiMatteo, 2001; Goetz & Scott, 1977).

International and European instruments also reveal a movement toward a balanced approach that respects contractual certainty while permitting limited judicial control of manifestly excessive clauses. The UNIDROIT Principles and European contract-law doctrines generally validate agreed payment clauses but allow reduction when the amount is grossly disproportionate to the harm resulting from non-performance and other circumstances. This reflects a broader transnational tendency to reconcile autonomy with fairness rather than to absolutize either value (Bonell, 2005; Kötz, 2017). In the context of international sales, the emphasis on foreseeability, mitigation, and compensation further demonstrates that contractual damages should remain connected to legitimate commercial expectations rather than punitive excess (Schlechtriem &

Schwenzer, 2016). Historical analyses of obligations law also show that the relationship between promise, liability, compensation, and sanction has never been purely mechanical; legal systems have consistently attempted to regulate the consequences of breach in a manner compatible with both private ordering and public justice (Zimmermann, 1996). Moreover, the critique of standard-form contracts is particularly relevant to liquidated damages clauses, because many such clauses are not individually negotiated but imposed through pre-drafted contractual instruments. In such circumstances, formal consent may not reflect substantive bargaining freedom, and judicial review becomes more defensible as a means of preventing private lawmaking by the stronger party (Slawson, 1971). Accordingly, comparative law supports a model in which the court's authority is exceptional, reasoned, and limited to cases of clear disproportionality or abuse.

The study concludes that liquidated damages clauses should remain valid and enforceable as a matter of principle, because they serve important functions in contractual planning, risk allocation, evidentiary simplification, and commercial certainty. Nevertheless, their validity cannot justify absolute enforcement in every case. A legal system that enforces all agreed sums without regard to proportionality may protect formal autonomy while undermining substantive justice; conversely, a system that allows judges to freely revise contractual terms may destroy predictability and weaken the binding force of agreements. The preferable approach is therefore a middle position: courts should presume the validity of the stipulated amount, but they should have a narrowly defined power to reduce it where disproportionality is manifest, the clause is punitive rather than compensatory, the contract was imposed without real bargaining, or enforcement would lead to an outcome incompatible with justice and lawful

contractual purpose. For Iranian law, this approach can be developed through a principled interpretation of Article 230 in light of general civil-law doctrines and jurisprudential rules. It would preserve contractual autonomy while preventing liquidated damages clauses from becoming instruments of oppression, unjust enrichment, or private punishment. Ultimately, the article proposes that legislative clarification or a consistent judicial doctrine should define the criteria for moderation, including foreseeability of loss, nature of the obligation, bargaining position of the parties, proportionality between breach and stipulated sum, commercial custom, and the conduct of both parties.

## References

- Ansari, M. (1995). *Al-Makasib*. Dar al-Kotob al-Islamiyyah.
- Beale, H. (2018). *Chitty on Contracts*. Sweet & Maxwell.
- Bonell, M. J. (2005). *An International Restatement of Contract Law*. Transnational Publishers.
- DiMatteo, L. A. (2001). A Theory of Efficient Penalty: Eliminating the Law of Liquidated Damages. *American Business Law Journal*, 38(4), 633-714.
- Emami, H. (2008). *Civil Law*. Eslamiyeh Publications.
- Farnsworth, E. A. (2004). *Farnsworth on Contracts*. Aspen Publishers.
- Ghestin, J. (1998). *Traité de Droit Civil: Les Obligations*. LGDJ.
- Goetz, C. J., & Scott, R. E. (1977). Liquidated Damages, Penalties and the Just Compensation Principle. *Columbia Law Review*, 77(4), 554-594.
- Jafari Langroudi, M. J. (2009). *Legal Terminology*. Ganj-e Danesh.
- Katouzian, N. (2010). *General Rules of Contracts*. Entesharat Mizan.
- Khomeini, R. (2000). *Tahrir al-Wasilah*. Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Kötz, H. (2017). *European Contract Law*. Oxford University Press.
- Makarem Shirazi, N. (2006). *Qawaid al-Fiqhiyyah*. Imam Ali School Publications.
- Malaurie, P., & Aynès, L. (2018). *Les Obligations*. Defrénois.
- McGregor, H. (2014). *McGregor on Damages*. Sweet & Maxwell.
- Mousavi Bojnourdi, S. M. (2015). *Jurisprudential Rules*. Nashr-e Adl.
- Safaei, H. (2012). *Civil Law: Obligations and Contracts*. Tehran University Press.
- Schlechtriem, P., & Schwenzer, I. (2016). *Commentary on the UN Convention on the International Sale of Goods*. Oxford University Press.
- Shahidi, M. (2011). *Civil Law: Contractual Obligations*. Majd Publications.
- Slawson, W. D. (1971). Standard Form Contracts and Democratic Control of Lawmaking Power. *Harvard Law Review*, 84(3), 529-566.
- Tabatabaei Yazdi, S. M. K. (1989). *Al-Urwah al-Wuthqa*. Ismailian Publications.
- Treitel, G. H. (1986). Penalty Clauses and Liquidated Damages. *Law Quarterly Review*, 102, 188.
- Yildirim, M. F. (2019). Judicial Reduction of Penalty Clauses in Comparative Contract Law. *International Journal of Law*, 5(2), 45-59.
- Zimmermann, R. (1996). *The Law of Obligations: Roman Foundations of the Civilian Tradition*. Oxford University Press.